

استبداد بی ساختاری^۱

جو فریمن^۲

برگردان: حمید رضا واشقانی فراهانی

یادداشت مترجم:

مدتی پیش حین خواندن ترجمه مصاحبه‌ای که کارلا برگمن^۴ و نیک مونتگومری^۵ برای انتشار در کتاب «پیکار شاد: بر ساختن مقاومت پیش‌رونده در زمانه‌ای مسموم»^۶ با سیلویا فدیریچی^۸ انجام داده‌اند^۹ به اشاره‌ای از فدیریچی به مقاله‌ای از جو فریمن با عنوان استبداد بی ساختاری برخورددم. پس از مطالعه چند پاراگراف اول «استبداد بی ساختاری»، متوجه شدم که جستار فریمن فارغ از موضوعات مصداقی، به مسائل مهمی می‌پردازد که ممکن است مطالعه آن همچنان پس از ۵۰ سال از تاریخ نگارش مفید باشد.

«استبداد بی ساختاری» یکی از جستارهای کلیدی درباره مساله ساختار و سازماندهی در جنبش زنان آمریکاست. با این که فریمن در این جستار مشخصاً به تجارب و مسائل درون این جنبش در برهه مشخصی از تاریخ آن می‌پردازد، این جستار در میان فعالان اجتماعی چه در میدان دانشگاه و چه در میدان جامعه با ارجاعات و واکنش‌های فراوانی روبه‌رو شده است و پس از گذشت قریب به ۵۰ سال از انتشار جستار فریمن، همچنان بحث و گفت‌وگو درباره آن ادامه دارد^{۱۰}. برای این اقبال و توجه دو دلیل عمده می‌توان برشمرد. نخست آن که مساله سازمان‌دهی و ساختار یکی از مسائل مهم و چالش برانگیز جنبش‌های اجتماعی ستم‌ستیز در حوزه‌های گوناگون است که تنها مباحثه درباره آن جریان دارد بل که در عمل نیز فعالان با آن دست به‌گریبانند: از یک سو ساختار می‌تواند روابط ستم‌گرانه در گروه را بازتولید یا

¹ The Tyranny of Structurelessness

^۲ پاورقی‌های توضیحی از مترجم است.

³ Jo Freeman

⁴ Carla Bergman

⁵ Nick Montgomery

⁶ Bergman, C., & Montgomery, N. (2017). *Joyful Militancy: Building Thriving Resistance in Toxic Times*. AK Press. Retrieved from: <https://theanarchistlibrary.org/library/joyful-militancy-bergman-montgomery#toc67>

^۷ برگمن و مونتگومری همچنین وبسایتی با عنوان «پیکار شاد» را اداره می‌کنند. این عنوان «مبارزه شاد» نیز ترجمه شده است. با این حال بار معنایی Militancy به پیکار نزدیک‌تر است تا مبارزه که معنایی عام‌تر دارد.

⁸ Silvia Federici

^۹ این مصاحبه توسط فرزانه جلالی فر ترجمه و با عنوان «سیاست به مثابه فرآیند دگرذیسی» در وب‌سایت میدان به این آدرس منتشر شده است: <https://meidaan.com/archive/58827>

^{۱۰} برای اطلاعات بیشتر از انتقاداتی که از موضع فریمن در این جستار شده است ن. ک به:

- Moore, D. L. (2013). Structurelessness, structure, and queer movements. *WSQ: Women's Studies Quarterly*, 41(3), 257-260. Retrieved from: <https://doi.org/10.1353/wsq.2013.0087>

- Haug, C., & Rucht, D. (2013, January). Structurelessness: An evil or an asset? A case study. In D.D. Porta & D. Rucht (eds.) *Meeting Democracy: Power and Deliberation in Global Justice Movements*. New York, Cambridge University Press (pp. 179-213).

- McQuinn, J. (2002). A Review of The "Tyranny of Structurelessness": An organizationalist repudiation of anarchism. *Anarchy: A Journal of Desire Armed*, 54. Retrieved from: <https://theanarchistlibrary.org/library/jason-mcquinn-a-review-of-the-tyranny-of-structurelessness-an-organizationalist-repudiation-of>

- Levine, C. (1975). *The tyranny of tyranny*. *Black Rose*, No.1, Retrieved from: <http://theanarchistlibrary.org/library/cathy-levine-the-tyranny-of-tyranny>

به نحوی برقرار کنند و از سوی دیگر بدون ساختار به سرانجام رساندن بسیاری از کارها با دشواری روبه‌رو می‌شود. ضمن آن که این مساله، مساله‌ای نیست که بتوان برای آن پاسخی حاضر و آماده از جیب درآورد و ارائه کرد. و دیگر آن که فریمن یکی از نخستین افرادی است که مناسبات مگو و میرسی را که آگاهانه یا ناآگاهانه در بسیاری از گروه‌های فعالان جریان دارد و نوعی سلسله مراتب پنهان ایجاد می‌کند شجاعانه به زبان می‌آورد. او یادآوری می‌کند چه‌طور اگر افراد نسبت به تعاملات خود آگاه نباشند و آن را تنظیم نکنند، نه فقط شبکه‌های درهم‌پیچیده پنهان معانی و ارزش‌ها و بل که حتی دوستی‌های ساده و نقطه‌نظرات شخصی افراد درباره یک‌دیگر می‌تواند اثرات قابل‌توجهی بر گروه و کار گروهی بگذارد. نکته‌ای که باید بر آن پای فشرده، این نیست که فریمن در همه موارد درست می‌گوید یا مخالفان آن موضعی نابخردانه دارند. اهمیت مقاله فریمن در این است که او بحثی را باز می‌کند که کم‌اهمیت نیست و فارغ از این که موضع او را تایید و رد کنیم، ضرورت دارد به آن بپردازیم.

مثال‌های فریمن مربوط به شرایط مکانی و زمانی مشخصی است و از این حیث نیز لازم به یادآوری است که او با استفاده از مثال‌ها و ارجاعاتی به فعالیت‌ها و برنامه‌های جنبش‌های رهایی بخش زنان، به صورتی انضمامی و عینی بحث خود را پیش می‌برد. به عنوان مثال کلمات و عباراتی مانند آگاهی‌افزایی را نباید به معنای کلی و انتزاعی درک کرد زیرا اشاره به نوع خاصی از جلسات گفت‌وگو دارند.

یادداشت مولف:

اولین بار محتوای متن حاضر طی سخنرانی‌ای در کنفرانسی با فراخوان اتحادیه حقوق زنان جنوب^{۱۱}، که در ماه مه ۱۹۷۰ در بنیول^{۱۲}، می‌سی‌سی‌پی، برگزار شد، ارائه گردید. [سپس] برای سالنامه «یادداشت‌هایی از سال سوم»^{۱۳} به رشته تحریر درآمد، اما سردبیران از آن استفاده نکردند. بعد از آن، این مکتوب برای نشریات متعددی از جنبش ارسال شد، اما تنها یکی از آن‌ها برای انتشار آن اجازه خواست و بقیه آن را بدون اجازه منتشر کردند. اولین جای انتشار رسمی آن جلد دوم شماره اول نشریه موج دوم بود. این همان ویراست اول بود و با نام جورین فریمن منتشر شد. نسخه‌های دیگری در ژورنال جامعه‌شناسی برکلی، جلد ۱۷، سال ۷۳-۱۹۷۲، صفحات ۱۶۵-۱۵۱ و مجله میز^{۱۴}، جولای ۱۹۷۳ صفحات ۷۸-۷۶ و ۸۹-۸۶ با نام جو فریمن انتشار یافتند. جستار «استبداد [بی‌ساختاری]» در جهان پخش شد و افراد بی‌شماری آن را ویرایش، بازنشر، تکه‌پاره و ترجمه کرده‌اند، معمولاً بدون اجازه یا اطلاع نگارنده. نسخه پیش‌رو، ترکیبی از سه نسخه‌ای است که در بالا بدان اشاره شد.

در طول سال‌های شکل‌گیری جنبش‌های رهایی بخش زنان^{۱۵}، بر گروه‌های موسوم به بدون رهبر یا بی‌ساختار به مثابه شکل اصلی - اگر نه تنها شکل - سازمان‌یابی تاکید زیادی می‌شد. منبع این نگرش، واکنشی طبیعی بود علیه ساختارزدگی جامعه‌ای که اغلب ما، خود را گرفتار آن می‌یافتیم؛ سلطه اجتناب‌ناپذیر دیگران بر زندگی مان که این [ساختارزدگی] به آنان داده بود، و نخبه‌گرایی مداوم چپ‌گرایان و گروه‌های مشابه که بنا بود خودشان علیه این ساختارزدگی بجنگند.

¹¹ Sothern Female Rights Union

¹² Beulah

¹³ Notes from the Third Year سومین شماره سالنامه فمینیستی رادیکال NOTES که در سال ۱۹۷۱ با مقالاتی درباره تجاوز، کارگران جنسی، کتاب‌های کودکان، لژیونیسیم، ازدواج و ... با سردبیری آنه کوئلدت و شولامیت فایرستون منتشر شد. نسخه آنلاین این نشریه از وب‌سایت کتابخانه دانشگاه دوک قابل‌دانلود است.

¹⁴ Ms.

¹⁵ Women's Liberation Movement

با این حال، ایده «بی‌ساختاری»، خود از تقابلی اصولی با تمایلات [سلطه‌گرانه] مذکور، به الهه‌ای مقدس استحاله شد. هرچه این واژه زیاده‌تر استفاده شده، بسیار کم‌تر بررسی شده و با این حال به بخش ذاتی و بی‌چون و چرای ایدئولوژی [جنبش] رهایی‌بخش زنان بدل شده است. در تکامل اولیه جنبش، این موضوع اهمیت چندانی نداشت. جنبش در ابتدا هدف و روش اصلی خود را آگاهی‌افزایی تعریف کرده بود و [به عنوان مثال] گروه‌های رپ «بی‌ساختار»^{۱۶} وسیله‌ای خوب برای این هدف بود. باری به هر جهت بودن و غیررسمی بودن آن گروه‌ها، مشوق مشارکت در بحث و جَوّ حمایت‌گرانه‌اشان محرک آگاهی‌شخصی بود. اگر چیزی عینی‌تر از این آگاهی شخصی از این گروه‌ها منتج نشده باشد هم چندان مهم نیست، زیرا که هدف‌شان در واقع فرای این هم نبود.

مشکلات بنیادی زمانی آشکار شد که گروه‌های رپ همه امکانات [ایده] آگاهی‌افزایی را استفاده و تصمیم گرفتند کار مشخص‌تری انجام دهند. در این نقطه، اکثراً سرخورده شدند، زیرا اغلب گروه‌ها زمانی که ماموریتشان را عوض کردند، تمایلی به تغییر ساختارشان نداشتند. زنان بدون فهم محدودیت‌های کاربرد ایده «بی‌ساختاری»، کاملاً آن را پذیرفته بودند. در نتیجه‌ی باور چشم‌بسته به این که هر وسیله‌ای جز بی‌ساختاری، احتمال دارد ستم‌گرانه باشد، مردمانی سعی می‌کنند از ایده «بی‌ساختاری» و تبادل بحث غیررسمی برای اهدافی نامشروع استفاده کنند.

اگر جنبش بخواهد از این مراحل ابتدایی تکامل فراتر برود، باید خود را از شرّ برخی پیش‌داوری‌ها درباره سازمان و ساختار خلاص کند. در مورد این دو هیچ چیز ذاتاً شری وجود ندارد. هر دو می‌توانند مورد سوءاستفاده قرار گیرند و اغلب می‌گیرند، اما کنار گذاشتن‌شان، به دلیل این که مورد سوء استفاده قرار گرفته‌اند، محروم کردن خودمان از ابزارهایی ضروری برای تکامل است. [ابتدا] باید بفهمیم که چرا بی‌ساختاری به کار نمی‌آید.

ساختار رسمی و غیررسمی

برخلاف آنچه که دل‌مان می‌خواهد باور کنیم، چیزی به عنوان گروه بی‌ساختار وجود ندارد. هر گروهی از مردم که با هر ماهیتی و برای هر مدت زمانی و هر هدفی دورهم جمع شوند، به ناچار ساختار را به نحوی، به خود می‌گیرند. ساختار می‌تواند منقطع باشد؛ در طول زمان تغییر کند؛ و وظایف، قدرت و منابع را به صورت برابر یا نابرابر میان اعضای گروه توزیع کند، اما فارغ از این که افراد درگیر چه توانایی‌ها، شخصیت و مقاصدی داشته باشند، شکل

^{۱۶} این گروه‌ها توسط نسل جدید فعالان شکل گرفتند و بر خلاف نسل قبل که به هویت فردی و زندگی فردی اهمیت زیادی نمی‌داد، یکی از دغدغه‌هایشان توجه به «خود» به مثابه سوژه‌ای سیاسی بود. ایجاد این گروه‌ها که مختص زنان بود، نه فقط فضایی برای خود بیان‌گری، هم‌رسانی تجارب و گفت‌وگو ایجاد کرد بل که زمینه‌ساز برآمدن نظریه سیاسی جدید نیز شد. برای اطلاعات بیشتر بنگرید به:

- Doeneka, M. M. (1972). *The women's liberation movement and identity change: an urban pilot study*. Portland State University.

Retrieved from: https://pdxscholar.library.pdx.edu/cgi/viewcontent.cgi?article=1956&context=open_access_etds

- Kravetz, D. (1978). Consciousness-Raising Groups in the 1970's. *Psychology of Women Quarterly*, 3(2), 168-186. Retrieved from: <https://doi.org/10.1111/j.1471-6402.1978.tb00532.x>

می‌گیرد. همین که ما افرادی با استعدادها، امیال و پیشینه‌های متفاوتی هستیم، این را ناگزیر می‌کند. تنها اگر از ارتباط یا تعامل بر هر مبنایی، هر چه که باشد، اجتناب کنیم، می‌توانیم به بی‌ساختاری نزدیک شویم، که این هم البته سرشت گروهی انسانی نیست.

سر و دست شکستن برای گروهی بی‌ساختار، به همان اندازه مفید و فریاست که اخبار «واقعی»، علوم اجتماعی «بی‌طرف» یا اقتصاد «آزاد». گروه مطلقاً آزاد^{۱۷} همان قدر واقعی است که اقتصاد مطلقاً آزاد، همان ایده‌ای که پوششی ست برای قدرت‌مندان و خوش‌شانس‌ها تا هژمونی بی‌چون و چرای خود را بر دیگران اعمال کنند. این هژمونی به راحتی اعمال می‌شود زیرا که ایده «بی‌ساختاری» فقط از شکل‌گیری ساختار رسمی جلوگیری می‌کند، نه ساختار غیررسمی. به همین سیاق، ایده اقتصاد مطلقاً آزاد، مانع کنترل قدرت‌مندان اقتصادی بر دست‌مزدها، قیمت‌ها و توزیع کالاها نمی‌شود، بل که فقط جلوی دولت را در انجام این کارها می‌گیرد. از همین رو، «بی‌ساختاری» تبدیل به شیوه‌ای می‌شود برای استتار قدرت، و در جنبش‌های رهایی‌بخش زنان معمولاً با تمام قوا توسط قدرت‌مندترین‌ها (چه از قدرت‌شان آگاه باشند، چه نباشند) ترویج می‌شود. مادام که ساختار گروه غیررسمی باشد، قواعد تصمیم‌سازی تنها برای عده‌ای روشن است و آگاهی از [سازوکار اعمال] قدرت در انحصار آن‌هایی ست که از این قواعد مطلع‌اند. آنان که از این قواعد مطلع نیستند و انتخاب نشده‌اند تا [در قدرت] سهم باشند، باید در خُماری بمانند یا از توهمی شکاکانه رنج ببرند [زیرا] چیزهایی در حال اتفاق افتادن است که پاک از آن بی‌اطلاعند.

برای این که در یک گروه هر کس فرصت درگیر شدن و مشارکت در فعالیت‌ها را داشته باشد، ساختار باید روشن باشد، نه پنهان. قواعد تصمیم‌گیری باید برای همه باز و دردسترس باشد و این تنها زمانی ممکن است که این قواعد رسمیت یابند. این البته بدان معنا نیست که رسمیت یافتن یک ساختار، ساختار غیررسمی را از میان بر می‌دارد. [اتفاقاً] اغلب این اتفاق نمی‌افتد. اما [این رسمی شدن] در چیرگی ساختار غیررسمی اختلال ایجاد می‌کند و به افراد درگیر، حتی اگر آزادانه عهده‌دار نیازی از گروه هم نشده باشند [که خود امکانی اولیه برای تسهیم قدرت است]^{۱۸}، ابزاری برای مقابله می‌دهد. «بی‌ساختاری» از نظر سازمانی ناممکن است. ما فقط می‌توانیم درباره این که گروهی با ساختار رسمی داشته باشیم یا نه تصمیم‌گیری کنیم، نه داشتن ساختار یا بی‌ساختاری. بنابراین در ادامه متن واژه بی‌ساختار فقط برای اشاره به ایده‌ای که بازنمایی می‌کند استفاده می‌شود، [یعنی] واژه بدون ساختار/بی‌ساختار به گروه‌هایی که اشاره دارد که آگاهانه، ساختار [رسمی] مشخصی به خود نگرفته‌اند. ساختارمند/دارای ساختار اشاره به آن گروه‌هایی دارد

^{۱۷} Laissez faire عبارتی فرانسوی به معنای رها کنید که از پاسخ یکی از نمایندگان تجار فرانسوی به ژان بابتیست کولبر، وزیر اقتصاد فرانسه از ۱۶۶۱ تا ۱۶۸۳، برگرفته شده است. بابتیست در جلسه‌ای از تجار پرسیده بود دولت چگونه می‌تواند به شما کمک کند و یکی از تجار در پاسخ می‌گوید می‌گوید رها کنید. این عبارت به عنوان استعاره‌ای از اقتصادی که دولت هیچ مداخله‌ای در آن ندارد به کار می‌رود.

^{۱۸} نگارنده در این جا اشاره به این نکته دارد که تقسیم آزادانه کار و مسئولیت در گروه می‌تواند ظرفیتی برای تسهیم قدرت ایجاد کند، اما اگر حتی در گروهی این تقسیم کار اتفاق نیافتاده باشد، وجود ساختار می‌تواند ابزاری فراهم کند و به جای تقسیم کار برای تسهیم قدرت، ایجاد ظرفیت کند.

که [آگاهانه] ساختاری دارند. گروهی ساختارمند، همیشه ساختاری رسمی دارد و ممکن است ساختاری غیررسمی یا پنهان نیز داشته باشد. همین ساختار غیررسمی، خصوصاً در گروه‌های بدون ساختار، است که بستری برای نخبگان می‌سازد.

ماهیت نخبه‌گرایی:

نخبه‌گرا شاید واژه‌ای باشد که در جنبش‌های رهایی‌بخش زنان مورد بیش‌ترین سوءاستفاده‌ها قرار گرفته است. این واژه همان قدر و به همان دلیل که واژه پینکو^{۱۹} در دهه ۵۰ [میلادی] استفاده می‌شد، به کار رفته است، اما ندرتاً به درستی. با این که ویژگی‌های شخصی و فعالیت‌های آن‌ها که این واژه درباره‌شان استفاده می‌شود می‌تواند بسیار متفاوت باشد، در جنبش اطلاق آن بر افراد رواج دارد؛ [اما] یک فرد به مثابه یک فرد، هرگز نمی‌تواند نخبه‌گرا باشد، زیرا که کاریست درست این واژه [اتلاق آن] بر گروه است. هر شخصی، فارغ از این که چه قدر ممکن است معروف باشد، هرگز نمی‌تواند یک نخبه باشد.

در صورت درستش، واژه نخبه به گروهی کوچک از انسان‌ها اشاره می‌کند که بر گروهی بزرگ‌تر که خود عضوی از آن هستند، معمولاً بدون پذیرش مسئولیت مستقیم در قبال آن گروه بزرگ‌تر و اغلب بدون آگاهی و رضایت آن گروه [بزرگ‌تر]، تَفَوُّق دارد. یک شخص زمانی نخبه‌گرا می‌شود که بخشی از این گروه کوچک یا مدافع ظوابط آن باشد، چه معروف باشد، چه کاملاً گم‌نام. معروفیت^{۲۰}، تعریف نخبه‌گرایی نیست. موزی‌ترین گروه‌های نخبه، توسط کسانی اداره می‌شوند که عموم مردم نمی‌شناسندشان. نخبه‌گراهای باهوش اغلباً آن قدر عقلشان می‌رسد که به خودشان اجازه ندهند معروف شوند؛ زیرا اگر معروف می‌شوند، زیر ذره‌بین می‌روند و صورتک پنهان‌کننده قدرشان برمی‌افتد.

غیررسمی بودن [روابط] نخبگان، دلیلی بر پنهان بودنشان نیست. در هر نشستِ گروهی کوچکی، هرکسی که چشم و گوشی حساس داشته باشد، می‌تواند بگوید چه کسی بر چه کسی اثر گذار است. اعضای گروه دوستان به نسبت با دیگران، بیش‌تر با هم در ارتباط هستند. آن‌ها [به یک‌دیگر] با دقت بیش‌تری گوش می‌دهند و کم‌تر وسط حرف هم می‌پرند. آن‌ها نقطه نظرات هم را تکرار می‌کنند و می‌پذیرند. این خودی‌ها، با «غیرخودی‌ها/دیگران» مخالفت می‌کنند یا نادیده‌شان می‌گیرند. موافقتِ «غیرخودی‌ها» در تصمیم‌سازی‌ها ضرورت ندارد اما آن‌ها مجبورند با «خودی‌ها» خوب باشند. البته که این خط‌کشی به این دقتی که ترسیم کردم و وحی منزل نیست، بلکه ظرایف کنش متقابل است. با این حال، این موضوع قابل تشخیص است و اثرات خود را دارد. همین که فردی بداند مهم است با

^{۱۹} Pinko واژه ای تحقیرآمیز برای خطاب کردن چپ‌گرایان. در زبان فارسی راست‌گرایان از کلماتی مانند چپول استفاده می‌کنند.

^{۲۰} Notoriety معروفیتی که معمولاً با میزانی از بدنامی همراه است.

چه کسی باید پیش از تصمیم‌گیری [موضوعی را] طرح کند و رخصت از چه کسی به منزله مهر تایید است، خواهد دانست که چه کسی امور را پیش می‌برد.

نخبگان، گروهی دسیسه‌گر و سرّی نیستند. به ندرت گروهی کوچک گرد هم می‌آیند و آگاهانه برای اهداف خود سعی می‌کنند بر گروه بزرگ‌تر تفوق یابند. نخبه‌گرایان نه چیزی بیش‌تر و چیزی کم‌تر از گروهی از دوستان هستند که به حسب اتفاق در فعالیت‌هایی سیاسی هم مشارکت می‌کنند. چه بسا آن‌ها، [هر یک به نوبه خود]، رفاقت‌هایشان را حفظ کنند، فارغ از این که درگیر فعالیت‌های سیاسی باشند و چه بسا فعالیت‌های سیاسی‌شان را حفظ کنند، فارغ از این که رفاقت‌هایشان را حفظ کنند. هم‌زمانی این دو پدیدار است که در هر گروهی، دسته نخبگان را می‌سازد و شکستش را دشوار می‌کند.

این گروه‌های دوستی به مثابه شبکه‌ای ارتباطی خارج از هر کانال ارتباطی ضابطه‌مند، که در گروه تعیین شده، عمل می‌کنند و اگر هیچ کانالی تعیین نشده باشد، به عنوان تنها شبکه ارتباطی عمل خواهند کرد. افراد درگیر در این شبکه‌ها، از افرادی که درگیر این شبکه‌ها نیستند، قدرت بیش‌تری در گروه دارند، زیرا آن‌ها که دوست هستند معمولاً ارزش‌ها و جهت‌گیری‌هایی مشترک دارند، چون موقعی که قرار است تصمیمی مشترک گرفته شود، با یک‌دیگر می‌جوشند و گفت‌وگو و مشورت می‌کنند. و البته کم‌تر گروهی وجود دارد که از طریق دوستی‌های شکل گرفته در آن، برخی شبکه‌های غیررسمی ارتباطی را ایجاد نکند.

برخی گروه‌ها، بسته به اندازه‌شان، ممکن است بیش از یکی از این شبکه غیررسمی ارتباطی داشته باشند. حتی شبکه‌ها ممکن است هم‌پوشانی داشته باشند. در یک گروه بی‌ساختار، زمانی که فقط یکی از این شبکه‌ها وجود داشته باشد، این شبکه، نخبگان گروه خواهند بود، چه اعضای آن بخواهند که نخبگان باشند، چه نخواهند. در گروهی دارای ساختار، اگر این شبکه تنها شبکه از این دست باشند، بسته به ترکیب خود و نوع ساختار رسمی ممکن است اعضای آن دسته نخبگان باشند یا نباشند. اگر دو یا بیش‌تر از این شبکه‌های دوستی وجود داشته باشند، ممکن است برای کسب قدرت در گروه رقابت، و جناح ایجاد کنند، یا یکی آگاهانه از رقابت کنار بکشد و اجازه دهد گروه باقی‌مانده دسته نخبگان باشند. در گروهی ساختارمند، دو یا چند شبکه این‌چنینی دوستان، معمولاً با هم سر قدرت رسمی رقابت می‌کنند. معمولاً این سالم‌ترین موقعیت است. اعضای دیگر در موقعیت انتخاب میان دو رقیب بر سر قدرت خواهند بود و می‌توانند از گروهی که با آن موقتاً متحد شده‌اند، مطالباتی داشته باشند.

چون گروه‌های جنبش هیچ تصمیم ملموسی درباره این که چه کسی بینشان قدرت را در دست داشته باشد نگرفته‌اند، معیارهای گوناگونی در سطح کشور مورد استفاده قرار گرفته است. از آن‌جا که در طول زمان جنبش تغییر کرده است، تأهل کم‌تر و کم‌تر معیاری عام برای مشارکت فعال شده است، با این حال، همه نخبگان رسمی همچنان استانداردهایی

ایجاد می‌کنند که بر اساس آن‌ها تنها زنانی که ویژگی‌های مادی و شخصی خاصی دارند می‌توانند عضو آن شوند. این استانداردها غالباً شامل این موارد می‌شوند: خاستگاه طبقه متوسطی (علی‌رغم لفاظی‌ها درباره پیوند با طبقه کارگر)، متأهل بودن، مجرد اما در هم‌باشی بودن، هم‌جنس‌خواهی یا تظاهر به آن. بین ۲۰ تا ۳۰ سال سن داشتن، دانشگاه رفته بودن یا حداقل داشتن پیشینه دانشگاهی، به روز بودن اما نه خیلی زیاد، داشتن خط یا هویت «رادیکال»، داشتن ویژگی‌های شخصیتی «زنانه» مشخص مانند آداب‌دانی، خوش‌پوشی (چه رسمی، چه اسپرت) و ...^{۲۱} همچنین برخی ویژگی‌ها هم هستند که تقریباً همیشه برچسب «نچسبی» بر فرد می‌زنند که نباید به آن‌ها مُتَّصِف بود و شامل این موارد است: زیادی پیر بودن، داشتن کار تمام وقت (خصوصاً اگر فرد کاملاً خود را وقف آن کرده باشد)، مبادی آداب نبودن، علناً مجرد بودن (مثلاً نه هم‌جنس‌خواهی، نه دگرجنس‌خواهی).

معیارهای دیگری نیز می‌تواند وجود داشته باشد، اما همگی مضمونی مشترک دارند. در همه گروه‌های غیررسمی نخبگان، ویژگی‌های شخصیتی، پیش‌شرط مشارکت در هر یک از گروه‌های نخبگان جنبش - و از همین جهت بهره‌مندی از قدرت - و مربوط به پیشینه، شخصیت و اختصاص زمان است. این معیارها شامل لیاقت‌های فرد، عُلقه به فمینیسم، استعدادها یا نقش‌آفرینی بالقوه‌ای که فرد می‌تواند در جنبش داشته باشد، نیست. معیارهای دسته اول برای دوست پیدا کردن به کار فرد می‌آیند. [درحالی‌که] معیارهای دسته اخیر آن‌هایی هستند که جنبش یا سازمانی برای تاثیر گذاری سیاسی از آن‌ها بهره می‌برد.

گرچه موضع واکاوی من از فرآیند شکل‌گیری نخبگان در گروه‌های کوچک انتقادی است، اما از این حیث بیان شده که این ساختارهای غیررسمی اجتناب‌ناپذیرند، نه این که الزاماً بد هستند. این ساختارهای غیررسمی می‌توانند کارکردهای به درد بخوری داشته باشند. اما فقط گروه‌های بدون ساختار [رسمی] هستند که کاملاً توسط این ساختارهای غیررسمی اداره می‌شوند. زمانی که نخبگان غیررسمی با اسطوره «بی‌ساختاری» ترکیب می‌شوند، هیچ تقلایی برای محدود کردن قدرت [موفق] نمی‌شود و استفاده از قدرت، غیرمسئولانه می‌شود.

این موضوع دو پی‌آمد منفی بالقوه دارد که باید نسبت به آن هشیار باشیم. اولی این است که ساختار غیررسمی تصمیم‌گیری، گعده‌ای خواهد شد: جمعی که افراد در آن به هم‌تایان خود گوش می‌دهند، چون از هم خوششان

^{۲۱} معیارها معمولاً به نوعی مرتبط با آن ایده‌ها و ارزش‌های کلی است که یک گروه می‌تواند داشته باشد. از این حیث در گروه‌هایی که بخشی از جنبش دانشجویی یا حقوق اقلیت‌ها یا کودکان هستند، ناگفته پیداست که معیارها متفاوت خواهند بود. مثلاً در جنبش‌های دانشجویی، دانشجویان دانشگاه‌هایی که در نظام آموزشی مهم‌تر شمرده می‌شوند یا دانشگاه‌های اصلی کشور ممکن است نقش کلیدی‌تری داشته باشند. همچنین گفتارهای غالب در یک حوزه می‌تواند به برخی از ارزش‌های شکلی جهت‌دهی کند. به عنوان مثال در حوزه کودکان به علت این که گفتارهای غالب در مواجهه با دوران کودکی، گفتارهای روان‌شناسانه‌اند، ممکن است داشتن مدرک تحصیلی (به مثابه یک ارزش شکلی) در رشته روانشناسی ارزش‌مندتر از مدرک تحصیلی در اقتصاد یا علوم اجتماعی قلمداد شود. علاوه بر این اگر به سازمان‌ها و نهادهای غیردولتی نیز بنگریم می‌بینیم که میان افراد فعال یا شاغل در یک بخش معمولاً خرده فرهنگی خاص آن بخش شکل می‌گیرد. همه این‌ها مسائلی هستند که می‌تواند در روابط و مناسبات یک جنبش در سطح کلان‌تر و روابط میان اعضای گروه و افراد تازه وارد در سطح خردتر اثر گذار باشند.

می‌آید، نه این که چون هم‌تایشان حرف مهمی می‌زند. مادام که جنبش کار مهمی انجام نمی‌دهد، این موضوع چندان مهم نیست. اما اگر قرار نباشد که رشد جنبش در مرحله‌ای ابتدایی متوقف نشود، این روند باید عوض شود. دو دیگر این که این ساختارهای غیر رسمی بالکل به این که در برابر گروه مسئول باشند، الزامی نخواهند داشت. قدرت [به صورت رسمی] به نخبگان تفویض نشده است؛ و بنابراین نمی‌توان آن را از آنان گرفت. تاثیر آن‌ها [بر گروه] ناشی از کاری که برای گروه انجام می‌دهند، نیست، بنابراین گروه نمی‌تواند مستقیماً بر آن‌ها تاثیری بگذارد. این ضرورتاً ساختار غیررسمی را غیرمسئولانه نمی‌کند، چه بسا آنان که نگران حفظ نفوذ خود هستند معمولاً سعی می‌کنند، مسئولیت‌پذیر باشند. [از این رو،] گروه نمی‌تواند نخبگان را مسئولیت‌پذیر کند، بل که مسئولیت‌پذیری نخبگان تابعی از منافع خودشان خواهد بود.

سیستم «ستاره‌ای»

«ایده بی‌ساختاری» سیستمی «ستاره‌ای» خلق کرده است. ما در جامعه‌ای زندگی می‌کنیم که از گروه‌های سیاسی انتظار دارد تصمیماتی بگیرند و افرادی را انتخاب کنند تا آن تصمیمات را به عموم مردم اعلام کنند. مردم و رسانه‌ها اصلاً نمی‌خواهند بدانند که با چه سازوکاری می‌شود از حرف فرد فرد زنان، [کلیت نظرات] زنان را فهم کرد؛ بل که می‌خواهند بدانند گروه [در کل] چه فکر می‌کند. تا الآن تنها سه روش برای تعیین دیدگاه گروهی انبوه ایجاد شده است: رای‌گیری یا فراندوم، پیمایش افکار عمومی با پرسش‌نامه و انتخاب افراد سخن‌گوی گروه در گردهم‌آیی‌ای دارای صلاحیت انتخاب. جنبش‌رهایی بخش زنان از هیچ یک از این روش‌ها برای برقراری ارتباط با عموم استفاده نکرده است. نه جنبش به مثابه یک کل و نه اکثر گروه‌های پرشمار آن ابزاری برای بازگو کردن مواضعشان درباره مسائل گوناگون تعیین نکرده‌اند. اما مردم برای یافتن سخن‌گویان [توسط رسانه‌ها] شرطی شده‌اند.

با این که جنبش از روی آگاهی سخن‌گویانی انتخاب نکرده است، زنان بسیاری در آن بالیده‌اند که به دلایل مختلفی چشم افکار عمومی را گرفته‌اند. این زنان [الزاماً] هیچ گروه یا دیدگاه شناخته‌شده‌ای را نمایندگی نمی‌کنند و از این مطلع هستند و اغلب همین را هم ابزار می‌کنند. اما از آن جا که هیچ سخن‌گو یا جمع تصمیم‌ساز رسمی‌ای وجود ندارد که رسانه‌ها هنگام نیاز به اطلاع از موضع جنبش درباره موضوعی، با آن مصاحبه کنند، این زنان، سخن‌گویان جنبش شناخته می‌شوند. بنابراین چه خودشان بخواهند یا نخواهند و چه جنبش خوشش بیاید یا نیاید، خود به خود این زنان مورد توجه عموم، موقعیت سخن‌گو خواهند یافت.

این یکی از سرچشمه‌های حس دوگانه‌ای است که نسبت به زنانی که برچسب «ستاره» خورده‌اند، وجود دارد زیرا که توسط زنان جنبش برای نمایندگی دیدگاه‌های جنبش انتخاب نشده‌اند و وقتی این ستاره‌ها از طرف رسانه‌ها بدل به سخن‌گوی جنبش می‌شوند، منفور می‌شوند.

سیستم «ستاره‌ای»، هم برای جنبش و هم برای زنانی که برچسب ستاره خورده‌اند، پیامدهای منفی متعددی دارد. اول آن که چون جنبش آنان را به سمت سخن‌گو انتخاب نکرده است، نمی‌تواند آنان را عزل کند. آنان را رسانه‌ها برگزیده‌اند و فقط رسانه‌ها هستند که می‌توانند تصمیم بگیرند [دیگر] به آن‌ها گوش نکنند. مادام که رسانه‌ها هیچ جایگزین رسمی‌ای برای رجوع به مواضع رسمی جنبش ندارند، دنبال «ستاره» خواهند گشت. و تا زمانی که جنبش کلاً اعتقادی به داشتن نمایندگانی نداشته باشد، هیچ کنترلی بر انتخاب نمایندگان در جامعه نخواهد داشت. دوم آن که زنانی که در موقعیت «ستاره» بودن قرار گرفته‌اند، اغلب خود را به شکلی گریزناپذیر^{۲۲} مورد حمله خواهرانشان می‌بینند. این موضوع آورده‌ای برای جنبش ندارد و برای افرادی که درگیر آن هستند مخرب و دردناک است. چنین حملاتی یا باعث می‌شود زنان جنبش را ترک کنند و اغلب به صورت تلخی منزوی شوند - یا احساس مسئولیت خود را در قبال «خواهرانشان» از دست بدهند. چنین فردی شاید میزانی از وفاداری را - با تعریف کلی‌اش - به جنبش حفظ کند، اما دیگر پذیرای مصائب زنان جنبش نیست. هیچ‌کس نمی‌تواند در قبال آنان که چنین رنجی را به او تحمیل کرده‌اند، حس مسئولیت داشته باشد، مگر آن که خودآزاری داشته باشد و این زنان معمولاً قوی‌تر از آن هستند که زیر فشارهای شخصی [برای مسئولیت‌پذیری در قبال مصائب خواهرانشان] خم شوند. از همین رو این واکنش به سیستم «ستاره‌ای» به شدت نوعی از مسئولیت‌ناپذیری فردی را تشویق می‌کند که جنبش [عمومی] در تعارض با آن است. با استحاله خواهر به ستاره، جنبش هر کنترلی^{۲۳} که ممکن است بر فرد داشته باشد از دست می‌دهد و مآلاً، دست فرد برای هر اقدام خودمدارانه‌ای که متهم به آن بود، باز خواهد شد.

ناتوانی سیاسی

گروه‌های بدون ساختار شاید برای ترغیب زنان به سخن گفتن درباره زندگی‌شان بسیار موثر باشند؛ اما برای انجام کار نه. این گروه‌ها زمانی که افراد از «صرفاً حرف زدن» خسته می‌شوند و می‌خواهند کار بیش‌تری انجام دهند، به روغن سوزی می‌افتند، مگر آن که شکل کارشان را عوض کنند. گاهی، ساختار غیررسمی رشد یافته گروه با نیاز موجود گروه انطباق دارد، تا آن‌جا که این ذهنیت را ایجاد می‌کند که گروه بی‌ساختار «کار می‌کند». اما در اصل از روی خوش‌شناسی است که گروه ساختاری [غیررسمی] را شکل داده که دقیقاً منطبق با [لوازم] انجام پروژه‌ای خاص است.

با این که کار در چنین گروهی تجربه‌ای جذاب است، تکرار آن نیز نادر و بسیار دشوار است. تقریباً وجود ۴ شرط زیر در چنین گروهی [برای انجام کاری موفق] اجتناب‌ناپذیر است:

^{۲۲} در متن اصلی از قید viciously استفاده شده است و اشاره به وضعیتی جهانی دارد که در آن نه راه پس وجود دارد نه راه پیش.

^{۲۳} لازم به یادآوری است که واژه کنترل در انگلیسی، معنایی عام‌تر از کنترل به معنای فوکویی و مراقبت و تنبیهی دارد.

۱- ماموریت محور است. کارکرد آن بسیار محدود و خاص است، مانند برگزاری کنفرانس یا انتشار روزنامه. در واقع این ماموریت است که ساختار را تعیین می کند. این ماموریت مشخص می کند که چه فعالیت هایی و در چه زمانی باید انجام شوند. این ماموریت راهنمایی فراهم می کند که افراد از طریق آن می توانند اقدامات خود را داوری و برای اقدامات آتی برنامه ریزی کنند.

۲- نسبتاً کوچک و همگن است. همگنی لازمه تضمین وجود «زبانی مشترک» برای «تعامل» میان مشارکت کنندگان است. افرادی با پیشینه بسیار متنوع بر غنای گروه های آگاهی افزایی که در آن افراد می توانند از تجارب یکدیگر بیاموزند، می افزایند. اما تنوع بیش از حد در گروهی ماموریت محور تنها بدین معناست که افراد مدام دچار سوء تفاهم با یکدیگر می شوند. چنین افراد متفاوتی، گفتارها و رفتارها را متفاوت تفسیر می کنند. آن ها انتظارات متفاوتی از رفتار یکدیگر دارند و نتایج را بر اساس معیارهای متفاوتی داوری می کنند. اگر همه یکدیگر را به اندازه ای بشناسند که اختلافات ظریف را درک کنند، این تفاوت ها هم زیستی خواهند یافت. اما این تفاوت ها معمولاً منجر به سردرگمی و ساعت های بی پایان مصروف حل اختلاف هایی خواهند شد که هیچ کس فکرش را هم نمی کرد سرباز کنند.

۳- درجه بالایی از ارتباط دارد. اطلاعات باید به همه منتقل، نظرات بررسی، کار تقسیم و مشارکت در تصمیمات مربوطه تضمین شود. این تنها زمانی ممکن است که گروه کوچک باشد و افراد عملاً هنگام انجام مراحل کلیدی ماموریت با هم زندگی کنند. نیازی به گفتن ندارد که با افزایش تعداد مشارکت کنندگان، تعداد تعاملات لازم برای درگیر کردن همه تصاعدی افزایش می یابد. این امر به ناچار تعداد مشارکت کنندگان را به [حدود] ۵ نفر محدود می کند یا برخی را از مشارکت در برخی تصمیمات محروم می کند. گروه های موفق ۱۰ تا ۱۵ نفره هم می توانند وجود داشته باشند، اما فقط به شرطی که در عمل متشکل از چند زیرگروه باشند که هر یک بخش های خاصی از ماموریت را انجام می دهد و اعضایشان با یکدیگر هم پوشانی دارند تا انتقال اطلاعات به همه درباره آنچه هر زیرگروه انجام می دهد به آسانی ممکن باشد^{۲۴}.

۴- میزان کمی از تخصصی شدن مهارت ها وجود دارد. همه مجبور نیستند که بتوانند هر کاری را انجام دهند، اما انجام هر کاری باید برای بیش از یک نفر ممکن باشد. بنابراین حضور هیچ کس کلیدی نیست و تا میزانی مشخص افراد قابل جایگزینی هستند.

^{۲۴} البته این منوط به آن است که نخبگان خود زیر گروهی نداشته باشند که اکثرشان در آن جمع باشند و در عین حال در زیرگروه های دیگر نیز افرادی داشته باشند. در چنین وضعیتی به جای آن که زیرگروه هایی با میزان مشارکت نسبتاً یکسان شکل بگیرند، یک یا دو زیرگروه بدل به زیر گروه های قدرت مند و باقی زیرگروه ها تبدیل به زیرگروه هایی حاشیه ای می شوند که خرد کاری هایی که عموماً اهمیتی به آن داده نمی شود به آنان سپرده می شود. اگر اهمیت کار این زیرگروه های حاشیه ای درک هم شود، معمولاً در تصمیم سازی ها و بهره بردن از دست آورده ها، موقعیتی برابر و موثر به اندازه زیرگروهی که نخبگان دارند، نخواهد بود. همچنین در موارد وجود اختلاف نظری در یک زیر گروه که تصمیم گیری در گروه را ضروری می کند، نخبگان به راحتی می توانند موضع خود را بر دیگران چیره کنند.

با این که این شرایط می‌توانند از روی خوش‌شانسی در گروه‌های کوچک محقق شوند، اما این امر در گروه‌های بزرگ ممکن نیست. در نتیجه، از آن‌جا که جنبش بزرگ‌تر در اغلب شهرها همان‌قدر ساختار نیافته است که گروه‌های بحث و گفت‌وگوی جدا از هم، در انجام برخی ماموریت‌ها نیز چندان از این گروه‌های جدا از هم موثرتر نیست. ساختار غیررسمی به ندرت افراد را به میزان کافی با هم در تماس قرار می‌دهد یا گرد هم می‌آورد که بتوانند موثر عمل کنند. بنابراین جنبش، هیاهویی زیاد و دست‌آوردهایی محدود تولید می‌کند. شوربختانه، تبعات همه این هیاهوها به اندازه دست‌آوردها کم‌ضرر نیست و خود جنبش را قربانی می‌کند.

برخی گروه‌ها که افراد زیادی را درگیر نکرده‌اند و در مقیاسی محدود عمل می‌کنند، خود را در قالب گروه‌های اقدام محلی سامان داده‌اند. اما این قالب فعالیت‌های جنبش را در سطحی محلی محدود می‌کند و فعالیت‌ها نمی‌توانند در سطحی منطقه‌ای یا ملی انجام شوند. همچنین برای داشتن کارکردی مناسب، گروه‌ها معمولاً مجبورند خود را به همان گروه دوستانی که از ابتدا کار را پیش می‌برد محدود کنند. این بسیاری از زنان را از مشارکت محروم می‌کند. مادام که تنها راه مشارکت زنان در جنبش از عضویت در گروهی کوچک می‌گذرد، افرادی که خارج از گروه‌ها هستند، آشکارا از فرصت مشارکت برخوردار نخواهند بود. تا زمانی که گروه‌های دوستی ابزار اصلی فعالیت سازمانی هستند، نخبه‌گرایی نهادینه می‌شود.

در گروه‌هایی که امکان ایجاد پروژه‌ای محلی برای اقدام را ندارند، صرف‌باهم بودن بدل به دلیل باهم بودن می‌شود. زمانی که گروهی ماموریتی مشخص ندارد (و آگاهی‌افزایی خود یک ماموریت است)، افراد گروه، انرژی خود را صرف کنترل اعضای دیگر گروه می‌کنند. این موضوع اغلب از روی میل بداندیشانه چیرگی بر دیگران نیست (و البته گاهی هم هست)، بل که به خاطر نبود کار بهتری است که افراد با استعدادهایشان انجام دهند. افراد توانا [یا آنان که توانا پنداشته می‌شوند] و زمان کافی و نیاز به توجیه جمع شدنشان دارند، هم و غم‌شان را صرف کنترل شخصی و زمانشان را مصروف تخریب شخصیت سایر اعضای گروه می‌کنند و مجادله و بازی‌های قدرت شخصی بر مسائل حاکم می‌شود. زمانی که گروه درگیر ماموریتی است، افراد یاد می‌گیرند که به خاطر هدفی بزرگ‌تر، افراد را همان‌طور که هستند بپذیرند و بیزاری‌های شخصی خود را فروگذارند. [در نتیجه] سر راه مجبور کردن دیگران به تعدیل خودشان، بر اساس تصور ما از آن‌چه باید باشند، محدودیت‌هایی ایجاد خواهد شد.

به محض پایان یافتن جلسات آگاهی‌افزایی، افراد جایی برای رفتن نخواهند داشت و بی‌ساختاری هم‌راهی پیش‌رویشان نمی‌گذارد. زنان و جنبش یا [با بیگان نقد] به سمت خود و خواهرانشان می‌چرخند یا باید اقدامات دیگری را تعریف کنند. گزینه‌های کمی موجود است. برخی زنان فقط «کار خودشان را می‌کنند» که می‌تواند به میزان قابل توجهی از خلاقیت‌ها بی‌انجامد که اغلبشان برای جنبش مفیداند. اما این نه‌گزینه‌ای پایدار برای اکثر زنان است و نه به قطع یقین

پرورش دهنده روحیه تلاش گروهی مشارکتی خواهد بود. زنانی دیگر نیز به کلی از جنبش رانده می‌شوند، زیرا نه می‌خواهند پروژه‌ای شخصی را پیش ببرند و نه راهی برای کشف، پیوستن یا آغاز پروژه‌ای گروهی که مورد علاقه‌شان باشد، می‌یابند.

بسیاری به سازمان‌های سیاسی دیگری رو می‌آورند که می‌تواند به آن‌ها فرصت آن نوع از فعالیت ساختاریافته و موثر را بدهد که نمی‌توانستند در جنبش زنان پیدا کنند. از این رو، برای آن سازمان‌های سیاسی که رهایی زنان را صرفاً یکی از موضوعات بسیاری که زنان باید خود را وقف آن کنند، می‌دانند، جنبش زنان زمینی مساعد برای جذب نیروهای جدید است. این سازمان‌ها نیازی به «نفوذ» در جنبش ندارند (گرچه این عدم نیاز، مانع نفوذ مستقیم نشده است). بدل شدن به بخشی از جنبش رهایی بخش زنان در این زنان میلی برای فعالیت سیاسی موثر ایجاد کرده است. و آن هنگام که جنبش زنان هیچ مجرای برای نوپردازی و انرژی این زنان فراهم نمی‌کند، همین میل برای مشتاق کردن آنان به پیوستن به سازمان‌های دیگر تکافو می‌کند. آن زنانی که به سازمان‌های سیاسی دیگر می‌پیوندند و در عین حال در جنبش رهایی بخش زنان نیز می‌مانند یا آنانی که به جنبش رهایی بخش زنان می‌پیوندند و در عین حال در سازمان‌های سیاسی دیگر باقی می‌مانند، به نوبه خود مجرای برای ساختارهای غیررسمی جدید می‌شوند. این شبکه‌های جدید دوستی بیش از آن که مبتنی بر ویژگی‌هایی که پیش‌تر گفته شد باشند، مبتنی بر سیاست مشترکی غیرفمینیستی هستند، اما به شیوه‌ای بسیار مشابه عمل می‌کنند. آن‌ها نیز -چه بخواهند، چه نخواهند- نخبگانی غیررسمی، بی‌برنامه، غیرانتخابی و غیرمسئول خواهند شد زیرا ارزش‌ها، ایده‌ها و جهت‌گیری‌های سیاسی مشترکی دارند [اما ساختاری رسمی ندارند].

نخبگان غیررسمی قدیمی‌تر که در گروه‌های متفاوت جنبش شکل گرفته‌اند، غالباً این نخبگان غیررسمی جدید را تهدید قلمداد می‌کنند. این کمابیش درست است. این شبکه‌های [نخبگان] دارای جهت‌گیری سیاسی به ندرت مثل نخبگان قدیمی صرفاً دنبال گعده‌بازی هستند^{۲۰}، بل که می‌خواهد ایده‌های سیاسی‌شان را تبلیغ کنند، همچنان که ایده‌های فمینیستی‌شان را. این البته طبیعی است، اما درباره پیامدهایش برای جنبش رهایی بخش زنان هرگز به اندازه کافی بحث نشده است. نخبگان قدیمی هم چندان علاقه‌ای ندارند که این تفاوت دیدگاه‌ها را به عرصه عمومی و علنی بیاورند زیرا که این موجب رسوا شدن ماهیت غیررسمی گروه‌شان خواهد شد.

^{۲۰} تحلیل متن اشاره به برهه و گروه‌هایی خاص در آن برهه دارد. چه‌بسا در موقعیت‌های دیگر هر دو گروه دنبال جمع کردن پیرو باشند، یا بالعکس این گروه نخبگان قدیمی باشند که بیش‌تر به پیش‌برد سیاست‌های مد نظر خود می‌اندیشد و گروه نخبگان جدیدتر آن گروهی باشند که صرف دور هم جمع شدن برایشان بدل به هدف شده است. ضمن این که الزاماً منش و روش گروه‌های نخبگان قدیمی به اعتبار قدیمی بودن یک‌سان نیست و البته بالعکس همه گروه‌های نخبگان جدید نیز منش و روش مشابه هم ندارند.

بسیاری از این نخبگان غیررسمی زیر لوای «بی‌ساختاری» و «ضدیت با نخبه‌گرایی» مخفی شده‌اند. برای مقابله موثر با رقابت یک ساختار غیررسمی دیگر، این نخبگان ممکن است علنی شوند. امکان وقوع چنین چیزی برای آنان اضطراب آور است و پیامدهای خطرناکی دارد. بنابراین، برای حفظ قدرت، بسیار ساده‌تر است که با برجسب‌هایی نظیر «توطئه سرخ»، «توطئه اصلاح‌طلبان»، «توطئه لژبین‌ها» و «توطئه دگرجنس‌خواهان» ممانعت از ورود اعضای ساختارهای غیررسمی دیگر را توجیه کرد. تنها چاره دیگر ساختار دادن به گروه به گونه‌ای است که روابط اصلی قدرت را [که در ساختار غیررسمی به صورت پنهان وجود داشت] نهادینه کند. این همیشه ممکن نیست. اگر نخبگان غیررسمی به خوبی سازمان‌یافته باشند و در گذشته به مقدار کافی قدرت‌شان را اعمال کرده باشند، این کار راحت است. چنین گروه‌هایی تاریخ‌چه‌ای با میزانی از اثرگذاری سیاسی در گذشته دارند، چنان‌که استقرار ساختار غیررسمی‌شان ثابت کرده است که ساختار غیررسمی‌شان جایگزینی کافی برای ساختار رسمی است. ساختار یافته شدن چندان عمل کرد آنان را تغییر نمی‌دهد با این حال نهادین شدن ساختار قدرت عمل کرده‌ها را در معرض به چالش کشیده شدن رسمی می‌گذارد. گروه‌هایی که بیش از همه به ساختار نیاز دارند، همانانی هستند که کم‌تر از همه ظرفیت ایجاد آن را دارند. ساختار غیررسمی‌شان چندان خوب شکل نگرفته است و ذوب شدن در ایدئولوژی «بی‌ساختاری» آن‌ها را به تغییر تاکتیک بی‌میل می‌کند. هرچه گروهی ساختار [رسمی] محدودتری داشته باشد، بی‌ساختاری کم‌تری در ساختار غیررسمی‌اش دارد، و هر چه بیش‌تر ذوب در ایدئولوژی بی‌ساختاری شده باشد، در برابر آن که توسط گنگی سیاسی قبضه شوند، آسیب‌پذیرتر خواهند بود.

از آن‌جا که جنبش در معنای موسعش، همانند اکثر گروه‌های تشکیل دهنده‌اش بی‌ساختار است، همانند آن‌ها نیز مستعد اثرپذیری غیرمستقیم است. اما این پدیده خود را به شکلی متفاوت نشان می‌دهد. در سطحی محلی، اکثر گروه‌ها می‌توانند به طور خودمختار عمل کنند؛ اما فقط گروه‌هایی که در سطح ملی سازمان یافته‌اند می‌توانند فعالیت در سطح ملی سازمان دهند. از این رو اغلب این سازمان‌های فمینیستی ساختار یافته‌اند که در سطح ملی به فعالیت‌های فمینیستی جهت می‌دهند و این جهت اغلب بر اساس اولویت‌های این سازمان‌ها تعیین می‌شود. سازمان‌هایی نظیر سازمان ملی زنان²⁶، اتحاد عمل برای برابری زنان²⁷ و برخی کمیته‌های زنان چپ‌گرا در حقیقت تنها سازمان‌هایی هستند که ظرفیت پیش‌برد کارزاری را در سطح ملی دارند. گروه‌های بی‌ساختار رهایی‌بخش زنان مختارند که از کارزارهای ملی حمایت کنند یا نکنند، اما ظرفیت این که خودشان کارزاری ملی راه بیاندازند را ندارند. از این رو اعضایشان بدل به پیاده‌نظام فرماندهی سازمان‌های دارای ساختار می‌شوند. گروه‌های بی‌ساختار هیچ راهی برای

²⁶ National Organization of Women

²⁷ Women's Equality Action League

بهره‌مندی از ظرفیت‌های انبوه جنبش در جهت اولویت‌های خود ندارند و حتی نمی‌توانند اولویت‌های خود را تعیین کنند.

هرچه جنبشی بی‌ساختارتر باشد، بر این که در کدام راستا پیش می‌رود و در چه فعالیت‌های سیاسی‌ای مشارکت می‌کند کنترل کم‌تری خواهد داشت. این بدان معنی نیست که ایده‌های مختلف پخش و نشر نمی‌شوند. با فرض مناسب بودن شرایط اجتماعی و وجود میزانی از علاقه در رسانه‌ها، ایده‌ها به شکلی گسترده پخش خواهند شد. اما پخش و نشر شدن ایده‌ها به معنای عملی شدن آن‌ها نیست؛ بل که فقط بدین معناست که درباره آن‌ها صحبت شده است. آن‌جایی که می‌توان ایده‌ای را به شکل فردی عملی کرد، ایده عملی می‌شود؛ اما آن‌جایی که برای عملی شدن به قدرت سیاسی هماهنگ باشد، آن ایده عملی نمی‌شود.

مادام که جنبش زنان خود را وقف نوعی از سازماندهی می‌کند که بر گروه‌های بحث کوچک غیرفعال دوستان تاکید دارد، بدترین مصادیق معایب بی‌ساختاری احساس نخواهند شد. اما این سبک از سازمان‌دهی محدودیت‌های خودش را دارد؛ از نظر سیاسی سترون و انحصاری بوده و علیه آن‌زنانی که با شبکه‌های دوستی پیوند ندارند یا نمی‌توانند داشته باشند تبعیض‌آمیز است. آنان که به خاطر طبقه، نژاد، شغل، تحصیلات، وضعیت تأهل و خانواده، شخصیت و ... متناسب با مناسباتی که از قبل موجود بوده نیستند، به ناچار از تلاش برای مشارکت مایوس خواهند شد و آنان که متناسب [با مناسبات موجود] هستند، نفعشان در این است که امور را به شکل فعلی حفظ کنند.

منافع گروه‌های غیررسمی با ساختار غیررسمی موجود حفظ خواهند شد و جنبش برای این که تعیین کند چه کسانی باید در جنبش قدرتی داشته باشند راهی نخواهد داشت. این که جنبش آگاهانه افرادی را برای اعمال قدرت انتخاب نکند، اعمال قدرت را از بین نمی‌برد. تنها کاری که این انتخاب نکردن می‌کند، از بین بردن حق مطالبه‌گری افراد از آنانی است که اعمال قدرت و نفوذ می‌کند و در قبال اعمال قدرتشان مسئول‌اند. اگر جنبش به پخش کردن قدرت تا حد ممکن ادامه دهد چون می‌داند نمی‌تواند از آنان که مسئول‌اند، مسئولیت مطالبه کند، از این که فرد یا گروهی کاملاً چیرگی یابند پیش‌گیری خواهد کرد. اما در عین حال این امر جنبش را بی‌تاثیر می‌کند. می‌توان و باید راهی میان تسلط و بی‌تاثیری یافت.

این مشکلات الان به چشم می‌آیند، چون ماهیت جنبش محکوم به تغییر است. اصلی‌ترین کارکرد جنبش‌رهایی‌بخش زنان دیگر آگاهی‌افزایی نیست. به خاطر پوشش رسانه‌ای گسترده در دو سال گذشته و انتشار تعداد قابل توجه کتاب‌ها و مقالات علنی که دست به دست می‌شوند، همگان با جنبش‌رهایی‌بخش آشنا شده‌اند. مسائل جنبش مورد بحث قرار می‌گیرند و افرادی که هیچ رابطه‌ی علنی‌ای با هیچ یک از گروه‌های جنبش ندارند گروه‌های غیررسمی رپ تشکیل

داده‌اند. کار صرفاً آموزشی نیز نیازی عمومی نیست.^{۲۸} جنبش باید سراغ ماموریت‌های دیگری برود. لازم است که جنبش به شکلی هماهنگ به تعیین اولویت‌ها، مفصل‌بندی کردن اهداف و پیگیری مقاصدش بپردازد. برای این امر، جنبش باید در سطوح محلی، منطقه‌ای و ملی سازمان یابد.

اصول ساختاردهی دموکراتیک

به محض این که جنبش دل‌سبستگی سرسختانه به ایدئولوژی «بی‌ساختاری» را رها کند، دستش برای توسعه آن شکل‌هایی از سازمان‌دهی که متناسب با کارکردی سالم لازم باشد، باز خواهد شد. این به معنای از آن طرف بام افتادن و پیروی چشم‌بسته از اشکال سنتی سازمان‌دهی نیست و البته چشم‌بسته همه این اشکال سنتی را هم نباید رد کرد. برخی شیوه‌های سنتی مفید هستند، البته نه ایده‌آل؛ برخی از آن‌ها به ما ایده‌هایی می‌دهند که چه باید یا نباید بکنیم تا با حداقل تحمیل هزینه به افراد در جنبش به اهدافی مشخص برسیم. اغلباً ما باید انواع مختلف ساختاردهی را آزمایش کنیم و تکنیک‌های متنوعی را برای استفاده در موقعیت‌های مختلف برسازیم. روش تقسیم با قرعه یکی از این ایده‌هاست که از جنبش الهام گرفته شده است و گرچه در برخی مواقع مفید است، در همه شرایط قابل اجرا نیست و به ایده‌های دیگر ساختاردهی نیاز است. اما پیش از آن که دست به کار آزمایش‌های حساب شده شویم، باید بپذیریم که هیچ چیز بد ذاتی‌ای در ساختار وجود ندارد، مگر افراط در استفاده از آن.

وقتی که درگیر این فرایند آزمون و خطا هستیم، چند اصل هم وجود دارند که برای ساختاردهی دموکراتیک و اثربخشی سیاسی ضروری هستند و می‌توانیم گوشه ذهنمان داشته باشیم:

- ۱- دادن اختیارات و قدرت مشخص به افرادی مشخص برای انجام وظایفی مشخص از طریق فرآیندی دموکراتیک. پیش‌فرض بودن این که افراد چه کاری را به عهده گیرند یعنی آن کار به صورتی قابل اتکا انجام نخواهد شد. اگر افراد برای این که کاری را انجام دهند انتخاب شوند و ترجیحاً بعد از این که برای انجام آن علاقه نشان دادند [انتخاب شوند]، تعهدی خواهند داشت که به راحتی نمی‌شود از کنار آن بگذرند.
- ۲- الزام آنان که اختیارات و قدرتی بدان‌ها تفویض شده به مسئول بودن در برابر آنان که انتخابشان کرده‌اند. این شیوه‌ای است که گروه آن‌هایی را که در جایگاه قدرت هستند کنترل می‌کند. البته افراد ممکن است اعمال قدرت کنند، اما این گروه است که درباره نحوه اعمال قدرت حرف آخر را می‌زند.
- ۳- توزیع قدرت و اختیارات در میان تعداد هرچه بیش‌تری از افراد به سادگی امکان‌پذیر است. این از انحصار پیش‌گیری می‌کند و آنان که در جایگاه قدرت هستند را ملزم می‌کند که موقع استفاده از قدرت با افراد

^{۲۸} این جمله در نسخه نهایی این جستار که فریمن در وب‌سایت خودش منتشر کرده وجود ندارد، اما برخی نسخه‌های قدیمی‌تر مانند آن‌چه در جزوه انجمن کارگران آنا‌رشیست (گروه کینگستون) منتشر شده، آمده است.

زیادی مشورت کنند. این همچنین به افراد زیادی امکان می‌دهد تا برای وظایف مشخصی مسئولیت داشته باشند و از همین رو مهارت‌های گوناگونی را بیاموزند.

۴- چرخش وظایف میان افراد. مسئولیت‌هایی که برای مدت طولانی به عهده یک نفر باشد، چه رسمی و چه غیر رسمی بدل به «مایملک» آن فرد می‌شود و گروه به سادگی نخواهد توانست آن را از او بگیرد یا کنترل کند. بالعکس، اگر وظایف خیلی زود گردش کنند افراد برای یادگرفتن کارشان و رسیدن به حس رضایت از این که دارند کار مفیدی انجام می‌دهند زمان نخواهند داشت.

۵- اختصاص وظایف بر اساس عقلانیت. انتخاب کسی برای یک جایگاه به دلیل این که گروه او را دوست دارد یا دادن کاری دشوار به کسی چون کسی از او خوشش نمی‌آید، در دراز مدت نه به گروه خدمتی می‌کند نه به فرد. توانایی، علاقه خود فرد و مسئولیت‌پذیری باید دغدغه‌های اصلی در چنین انتخابی باشند. افراد باید فرصت داشته باشند مهارت‌هایی بیاموزند که بلد نیستند، اما این از طریق نوعی برنامه «کارآموزی» بهتر محقق می‌شود تا با روش «یا غرق شو یا شنا یاد بگیر». این که فردی مسئولیتی داشته باشند که نتواند درست انجامش دهد برای او تحقیرکننده است. بالعکس، گرفتن فرصت انجام کاری از فرد که می‌تواند آن را به خوبی انجام دهد افراد را به رشد دادن مهارت‌های هم تشویق نمی‌کند.^{۲۹} زنان به دلیل شایستگی‌هایشان در طول بخش بزرگی از تاریخ بشریت مجازات شده‌اند؛ لازم نیست که جنبش‌هایی بخش زنان این فرآیند مجازات را تکرار کند.

۶- گردش اطلاعات میان همه در بازه‌های زمانی هرچه کوتاه‌تر. اطلاعات، قدرت است.^{۳۰} زمانی که شبکه‌ای غیررسمی ایده‌ها و اطلاعات جدید را خارج از گروه اصلی بین اعضایش پخش می‌کند، یعنی آن افراد خاص بدون مشارکت اعضای گروه وارد فرآیند شکل‌دادن به یک نظر و موضع شده‌اند. هرچه کسی بیش‌تر از این که کارها [از جمله تصمیم‌سازی] چه‌طور انجام می‌شود و ماجرا چیست باخبر باشد، از نظر سیاسی هم موثرتر خواهد بود.

۷- دسترسی برابر به منابع مورد نیاز گروه. این همیشه به صورت کامل ممکن نیست، اما باید تلاش کرد. کسی که بر منبعی مورد نیاز انحصار دارد (مانند پرینتری که مالکش شوهر او است یا تاریک‌خانه عکاسی) می‌تواند دل‌بخواهانه بر بهره‌مندی از آن منبع اثرگذار باشد. مهارت‌ها و اطلاعات نیز منابعی هستند. تنها زمانی

^{۲۹} زیرا که فرد از ترس آن که کنار گذاشته شود یا بدون دلیلی عقلانی برای انجام کاری انتخاب نشود، مهارت‌های مورد نیاز برای کار خود یا سایر مهارت‌های خاصی که دارد را به دیگران آموزش نمی‌دهد تا برای انجام برخی کارها بی‌رقیب و تنها فرد دارای مهارت کافی باشد.

^{۳۰} همان‌طور که فریره و فوکو -گرچه از دو موضع متفاوت- می‌گویند، دانش نیز قدرت است. تنها در گردش بودن اطلاعات نیست که مهم است زیرا ممکن است برخی از اعضای گروه ندانند با آن اطلاعات چه می‌توان یا چه باید کرد و بالعکس برخی با دانستن اهمیت هر اطلاعاتی از آن برای اهدافی که خودشان درباره‌اش تصمیم گرفته‌اند، مانند سخنرانی و انتشار مقاله یا هر اقدام دیگری با هدف افزایش سرمایه اجتماعی و فرهنگی فردی خود استفاده کنند یا حتی خیلی ساده آنرا برای تغییر جهت‌گیری‌های گروه مورد استفاده کنند. از همین روست که باید به مواردی که فریمن برمی‌شمرد، مالکیت جمعی بر اطلاعات و دانش را نیز افزود.

که اعضا بخواهند چیزهایی که می‌دانند به دیگران یاد بدهند، مهارت‌های اعضا به شکلی عادلانه در دسترس خواهد بود.

زمانی که این اصول به کار گرفته شوند، تضمین می‌کنند گروه هر ساختاری که ایجاد کند، کنترل و نسبت به خود مسئولیت‌پذیر می‌کند. دسته‌افراد دارای اختیارات و قدرت پخش می‌شود و منعطف، باز و موقتی خواهد بود. این افراد در موقعیتی نخواهند بود که به سادگی قدرت خود را نهادینه کنند زیرا که تصمیم نهایی را گروه می‌گیرد. درباره این که چه کسی قدرت و اختیار داشته باشد، این گروه است که تصمیم می‌گیرد.^{۳۱}

^{۳۱} این پیشنهادات فریمن در مواردی بسیار ضروری هستند، اما نباید فراموش کرد که شرط کافی نیستند و فریمن کمی نسبت به آن‌ها خوش‌بین است. به عنوان مثال، یک گروه نخبگان در صورتی که با یک دیگر روابط بسیار نزدیکی داشته باشند یا عقلانیتی مشترک بین‌شان حاکم باشد، ممکن است آگاهانه یا ناآگاهانه ظواهر امر را حفظ کنند در حالی که همچنان بر اساس مناسبات محفلی خود عمل می‌کنند.